

بسم الله الرحمن الرحيم

آیت الله علیدوست در برنامه آفتاب شرقی

اصول اخلاق اجتماعی جلسه نوزدهم

مفهوم شناسی حلم و مدارا و مداهنه و پرهیز از مداهنه

مجری: نشانه محبت تبعیت است؛ قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم ؛ آیا این را میتوانیم یک قاعده کلی بدانیم که محبت تبعیت می آورد.

جواب: محبت در فضای طبیعی باید محبت را بیاورد؛ و اثر نهایی محبت با متابعت است. اما این نکته که اگر متابعتی در کار نبود، طرف را متهم به دروغگویی کنیم، این هم درست نیست؛ یا حتی بگوییم که محبت روی افراد اثر ندارد، این هم درست نیست؛ البته به شدت باید مواظب بود که این گونه موارد، موجب سوء استفاده نشود. باید به سمت و سوی برویم که محبت تجلی خارجی یابد؛ که می شود: «مودت» و دیگری عمل است که می شود: «ولایت» ...

لذا آنهایی که محبت دارند اما عمل ندارند، در واقع ولایت ندارند. نه امام ولی آن هاست نه آن هاموالی آنهاست. اما به هر حال نجات نهایی در سایه ولایت و اطاعت است. این جریان مصداق واقعی شعر زیر است که شاعر گفته بود:

حاجب اگر معامله حشر با علی است

من ضامنم تو هر چه خواهی گناه کن؛

که امام علیه السلام شب به خواب او می آیند و به او می گویند، شعر تو به این گونه باشد:

حاجب اگر معامله حشر با علی است

شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن؛

در گفتمان شیعه باید این گونه باشد و این روال جا باز کند که محبت به معنی تبعیت باشد نه این که محبت بدون تبعیت باشد. حضرت یک برادری دارند به نام زید؛ زید بن موسی بن جعفر، زید زمان ولایت عهدی اما م رضا به اموالی از مردم حمله کرد و این باعث شد که مامون کار او را به امام رضا محول کنند. امام هم به او گفتند آیا فکر می کنی کار اراذل و اوباش، درست است که هر چه بخواهند عمل می کنند و فکر می کنند که چون از سادات هستند، به بهشت میروند؟ اگر بنا باشد تو با فساد به بهشت بروی و پدر تو که موسی بن جعفر است باعمل برود پس تو از او اولی هستی، در حالی که این گونه نیست. بعد امام در ادامه گفت: هیچیک از اولیای ما نیست الا المتقون؛ و فرمودند تا زنده هستم با تو صحبت نمی کنم و امام او را طرد کردند.

یعنی به گونه ای میشود که اگر محبت، عمل نباشد باعث سلب توفیق می شود و این مقدار محبت هم به مرور از بین می رود. یک مقداری در رفتار خودمان تجدید نظر کنیم و سریع سری به داخل وجود خود

بزنییم و ببینیم چگونه ایم... ما باید این موارد را بدانیم و عمل کنیم؛ محبت داشتن و مودت و ابراز محبت و پذیرش ولایت و در نهایت تبعیت که همه این ها باید با هم باشد تا انسان نجات یابد.

مجری: به نظر ما، گاه محبت اهل بیت باعث نوعی غرور می شود که هر کاری که خواستیم انجام دهیم. مجری: تفاوت بین مدهانه و مدارا سه مورد بود که مورد اول را بیان فرمودید، در صورت امکان، مرور فرمایید؛

جواب: بحث ما از این جا شروع شد که مدارا و مدهانه، برادران دروغین هستند، و بخاطر برخی مشابهت هایی که باهم دارند، گاه به جای هم به کار می روند. در حالی که مدارا ممدوح است و مدهانه مکروه و حرام است. اولین مورد این که مدارا در رفتار است و حتی ممکن است ما با کفار و اهل شرک هم رفتار نرم داشته باشیم. اما مدهانه د راعتقاد است و نباید در اعتقادات ما این گونه باشیم؛ مدارا در رفتار شخصی است اما مدهانه د رفتار عمومی است. قرآن هر زمان که بحث مصالح عمومی در کار می آید انتظار دارد و می گوید مسلمانان باید که احتیاط کنید؛ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم؛ ای مومنان بطانتي از غير خودتان انتخاب نکنید. عرب آستر داخلی لباس را بطانة می گوید. بر این اساس، قرآن اصرار دارد که کفار را بطانت خودتان قرار ندهید. آوردن این ها در درون اسرار خودتان، مصداق مدهانه است. یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصراری اولیاء.... یا در آیه ای دیگر می فرماید: یهود را اولیای خود قرار ندهید.... ولی به کسی گفته می شود که تکیه گاه کسی است.... این که از منظر قرآن، مسلمانان اطلاعاتشان را در اختیار دیگران قرار دهند و به آنها مخصوصا یهود متکی باشند، این کار باطل است. این کار مصداق مدهانه است و این کار را قرآن مذمت میکند. اما قرآن راجع به گروه دیگر از غیر مسلمانان که قصد اضرار ندارند، می گوید شما هم با آن ها ارتباط معقول برقرار کنید. به هر حال باید ارتباط دوسویه باشد نه این که رابطه عبد و اماء باشد یا این که رابطه فرمانده و فرمانبر باشد. اما اگر ارتباطی معقول باشد، به این دلیل که هر ارتباطی متضمن بده و بستانی است، این ارتباط، اشکال ندارد.

سومین تفاوت را من به این شکل بیان می کنم که برخی گروه ها مثل داعش یا طالبانیسم که با هیچ گروهی ارتباطی ندارند. (نه مدارا دارند نه مدهانه و حتی به نام خدا خون میریزند) و یا گروه خوارج که با هیچ گروهی نه مدارا دارد نه مدهانه.... اما برخی ها چه در حق چه در غیر حق، در همه حال، سوبسید می دهند البته معمولاً چنین شخصی مدارا هم دارد و خوب هم مدارا دارد اما در هر حال مبتلا به مدهانه است یک اصل مهم را تنزل می دهد فقط به این دلیل که می خواهند که ارتباط داشته باشند. که این هم بی اشکال نیست. اما برخی می ایستند و مدیریت می کنند. این گونه افراد کسانی هستند که مدارا را از مدهانه جدا می کنند. از این که می ایستد به این معنا است که مدهانه نمیکند؛ از این که مدیریت میکند یعنی دارد مدارا می کند.

تعبیر قرآن را ببینید: پیامبر به مشرکان می گوید: وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ این تجسم مدیریت است و از این آیه زیباتر، آیه بعد است که می فرماید: قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ این آیه تجلی و نماد مدیریت است، پیامبر که از حق عبور نمی کند. و معنای این آیه این است که نه جرایم ما را به پای شما می نویسند و نه از آن چه شما انجام می دهید ما بازخواست می شویم؛ در واقع این جا پیامبر دارند این مطلب را بیان می کنند که من بر خودم ولایت دارم. این که انسان دائم سوبسید بدهد و امتیاز

بدهد و اصولی را زیر پا بگذارد این کار صحیحی نیست اما این که مداهنه هم کند باز کار درستی نیست و صحیح ترین کار این است که انسان روی پای خود بایستد و مدیریت کند. فقه ما هم باید این گونه باشد؛ هم پایا باشد که اصول و ضوابط را حفظ کند، و پویا هم باشد (که حوادث واقعه را ببیند) اگر این گونه بود البته ما هم خواهد بود. و الا نقطه مقابل این جریان، افراط و تفریط است که به هر عنوان و نامی که باشد، از هر کس که باشد و در هر جایی که باشد، بد است.

مجری: سنگ محک چیست؟ از یک طرف ما را از افراط و تفریط برحذر می دارید و از سویی هم می بینیم که مثلاً راجع به اهل بیت عصمت و طهارت امام حسن مجتبی سلام الله علیه با معاویه صلح می کنند اما برادرشان امام حسین علیه السلام از در جنگ با یزید در می آیند، سوال این است که سنگ محک چیست؟ و یا خود پیامبر هم در جریان صلح حدیبیه صلح کردند... معیار چیست که جایی من باید پای همه چیز بایستم و این نامش افراط نیست؟ شما ما را به نقطه ای رهنمون کنید که من باید مدارا کنم و این اسمش مداهنه نیست و کجا باید مداهنه کنم و انی اسمش تفریط نیست؟

جواب: ای کاش تا انسان دچار افراط می شود هشدار می بود که انسان متوجه شود یا وقتی دچار تفریط می شد.... مریضی های جسمی را انسان زود متوجه می شود اما امراض روحی را متأسفانه انسان دیر متوجه میشود. گاه ما سران یک نظام را بررسی می کنیم که چگونه متوجه شوند اما گاهی اوقات افراد معمولی را بررسی می کنیم در جواب باید گفت مردم معمولی باید دائم خود را کنترل کنند یا به بزرگان مراجعه کند یا داریم اصحاب ائمه را که خدمت بزرگان می آمدند و معلومات و ... خود را به محک امام علیه السلام می سنجیدند؛ و الا آن کسی هم که معتقد بود نعوذ بالله امام صادق علیه السلام خدا است، او هم این تفکر را داشت که در مسیر اعتدال حرکت می کند، لذا مردم معمول باید مراجعه دائم به عالمان و خردمندان داشته باشند، و یا به عقل باید مراجعه کنند، ما دائم باید به عقل و شیخ درون خود مراجعه کنیم.. یا عمدتاً باید به بزرگان دین مراجعه کنیم. اما نکته این جا است که گاه این کار مربوط می شود به کسانی که در هرم تصمیم گیری هستند، در این باره باید عرض کنم که ما یک سری استراتژی داریم و یک سری تاکتیک ها داریم؛ نه جنگ استراتژی هست نه صلح؛ آن چه نقطه کانونی هست؛ هدایت انسانها و مصالح مسلمین است. یک زمانی هم باید جنگید؛ یک زمانی هم باید صلح کرد اگر معیار را جنگ قرار دهیم، طبعاً زمانی که امام حسن علیه السلام صلح نمودند را زیر سوال می بریم و اگر معیار را صلح قرار دهیم، جنگ امام حسین علیه السلام را زیر سوال خواهیم برد.

مجری: راهبرد چیست؟ بقای تشیع، بقای حق و بقای مسلمین اصل و معیار است. این که نماز بماند، جریان حق بماند، این باید هدف باشد، ممکن است ما برای این هدف باید جنگ کنیم، یا این که باید گاه صلح کنیم. امام صادق علیه السلام یک راه سومی را انتخاب میکند و دست با تاسیس دانشگاه می زند.... یک دانشگاه بشریت، خانه مشترک بشریت، یک دانشگاه درست می کند و این در واقع یک تاکتیک دیگر می شود.